

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث

ملاحظه فرمودید بعد از اینکه کلام مرحوم آخوند خراسانی تقریباً اصلش مورد پذیرش همه‌ی بزرگان اصولیین قرار گرفته که فعل دلالت بر زمان ندارد و زمان جزء موضوع له افعال نیست.

بحث به اینجا رسید که ما وجداناً می‌بینیم که بین فعل ماضی و مضارع يك فرق مهم وجود دارد که همان سبب می‌شود استعمال هر کدام جای دیگری باطل باشد.

بحث این بود که چه خصوصیتی در فعل ماضی وجود دارد که فارغ بین او و مضارع است. اینجا نظری را از صاحب محاضرات و از مرحوم محقق حائری (اعلی‌الله‌مقامه الشریف) بیان کردیم و اشکالاتش را هم عرض کردیم.

کلام محقق اصفهانی

يك نظریه‌ی سومی در کلام مرحوم محقق اصفهانی در حاشیه‌ی کفایه است که بعضی از تلامذه ایشان و بزرگان دیگری که بعداً آمدند یا همین نظریه را اختیار کردند یا یک‌چیزی نزدیک به این نظریه. اصل مطلب را از ایشان گرفتند. اگرچه این بحث خیلی ثمره‌ی عملی و فقهی ندارد و اصلاً مطرح شدن در اصول نیز يك بحث استطرادی است؛ اما به لحاظ اینکه يك بحث عمیق و دقیق است مناسب است.

در حاشیه‌ی کفایه در جلد اول در صفحه‌ی 177 و 178 و 179، مرحوم محقق اصفهانی يك جوابی از استعمال فعل ماضی و مضارع در زمانیات داده‌اند و يك جوابی هم از استعمال فعل ماضی و مضارع در خداوند (تبارک و تعالی) و در مجردات داده‌اند.

در مورد زمانیات می‌فرماید فعل ماضی دلالت می‌کند بر يك نسبت که این نسبت متصف به تقدم است. کلمه‌ی نسبت را برای این جهت آوردند که فعل ماضی عنوان هیئت را دارد و هیئات در حکم حروف هستند.

یعنی همان‌طوری که حروف دارای يك معنای ربطی و يك معنای غیر استقلالی است، هیئات هم دارای يك معنای ربطی است که از این تعبیر می‌کنند به نسبت.

نسبت به این جهت می‌گویند ربطی که دو طرف نیاز دارد. شما همیشه بخواهید بگویید نسبت بین این‌و آن، نسبت چون مرتبط است به طرفین، لذا از آن تعبیر می‌کنند به معنای حرفی و ربطی.

ایشان فرموده است چون فعل ماضی هیئت دارد، هیئتش دلالت دارد بر يك معنای ربطی و نسبتی. ضَرْب دلالت دارد بر نسبت، اما نسبت متصف به تقدم. یَضْرِبُ دلالت دارد بر نسبت، اما نسبت متصف به حال یا نسبت متصف به تأخر.

آن وقت توضیحی که در اینجا دادند، فرمودند که تقدم و تأخر هر چیزی به این است که دو وجود در یک زمان واحد با یکدیگر اجتماع پیدا نکنند. اگر دو وجود یا دو شیء مجتمع در وجود نباشند یکی از اینها اتصاف به تقدم و دیگری اتصاف به تأخر پیدا می کنند.

فرمودند که اجزای زمان تقدم و تأخر بالذات دارند. این جزء اول از زمان مقدم بر جزء دوم است بالذات، جزء دوم مؤخر است بالذات، تقدم و تأخر در اجزای زمان يك تقدم و تأخر بالذات است؛ اما در زمانیات تقدم و تأخر بالعرض است. یعنی زید و عمر که دو وجود زمانی هستند، یکی از آنها مقدم و دیگری مؤخر است، اینها تقدم و تأخرشان بالعرض است.

بنابراین فرمودند که ما با این بیانمان دو مورد را حل کردیم. یکی استعمال فعل ماضی در زمانی را، یکی استعمال فعل ماضی در خود زمان را. وقتی که می گوئیم ماضی زید یعنی زید در زمان گذشته این حدث برای او واقع شد. ماضی الزمان باز در ماضی هم معنا می کنیم بر اینکه که يك جزء زمان بر جزء دیگر تقدم پیدا کرد.

ما فعل ماضی را این چنین بگوئیم، فعل ماضی دلالت دارد بر يك نسبت متصف به تقدم. حال این تقدم اگر تقدم بالذات باشد در خود اجزای زمان است، اگر تقدم بالعرض باشد در زمانیات است، که زمانیات به واسطه ی زمان، تقدم و تأخر پیدا می کنند. این که زید مقدم بر عمر است، برای این است که زید به واسطه ی زمان تقدم پیدا کرده است. این خلاصه ی بیانی است که در فعل ماضی و مضارع دارند، چه در زمانیات و چه در زمان.

بعد يك جوابی هم در استعمال فعل ماضی در مجردات داده اند، در خداوند داده اند، این که می گوئیم عِلْمُ الله، أَرَادَ الله، خَلَقَ الله، که قرآن بر است از این الفاظ که این بحث را هم من بیشتر به این جهت مفصل کردم که این مفاهیمی که در قرآن این همه ما قرائت می کنیم و با آن ارتباط داریم اینها برای ما يك مقداری روشن شود.

فرمودند در اینها ما دو جواب یعنی دو قسم باید به عنوان جواب بدهیم يك جواب را به عنوان جواب عمومی می دهیم در جواب عمومی فرمودند که استعمال این افعال به لحاظ در نظر گرفتن مخاطبین است. چون مخاطبین، تعبیر ایشان این است که محبوس فی سجن الزمان؛ مخاطبین محبوسین در زندان زمان اند، لذا با در نظر گرفتن مخاطبین خداوند می فرماید عِلْمُ الله، يَعْلَمُ الله، خَلَقَ الله، يَخْلُقُ الله.

تعبیری که دارند این است که «بأن هذه المخاطبات حيث كانت مع المحبوسين في سجن الزمان، فلا مانع من اعتبار السبق و اللحق فيما لا يتطرق إليه سبق و لا لحوق»؛ یعنی در مورد خداوند که سبق و لحوق معنا ندارد. او از ازل بوده و تا ابد هم هست، اینها در نه خودش و نه در ذات و صفات و افعالش معنا ندارد.

عِلْمُ الله که می گوید خدا دانست به لحاظ آن مخاطب است. چون مخاطب قالب فکری اش محبوس در سجن زمان است به لحاظ افق فکری مخاطب، خداوند می فرماید علم الله، به لحاظ افق فکری او به اعتبار، سبق و لحوق در مورد خداوند مطرح می شود، اما واقعاً لحوقی مطرح نیست، این یک جواب کلی که دادند.

در خصوص عِلْمُ هم يك جواب بالخصوص دادند. در خصوص اینکه می گوئیم عِلْمُ الله اینجا فرمودند که باید ببینیم که معلوم چیست. اگر معلوم از امور زمانی و از حوادث زمانی است، اینجا عِلْمُ از باب معیت قیومیه است. یعنی چه معیت قیومیه؟ این را اول معنا کنیم؛ یعنی خداوند به عنوان این که قیم هر شیء بود و قوام هر شیء با خداوند است. چون قوام هر شیء با خداوند است الله (تبارک و تعالی) مع کل شیء. با هر شیئی است، چه در نوم چه در بیداری چه در حرکت چه در قیام و چه در قعود چون قوام هر شیئی و هر فعلی با خداوند است، خداوند يك معیتی دارد، اما معیت قیومیه، نه معیتی که دو نفر و دو وجود باهم دارند. يك

معیتی است که قوام یکی به دیگری است. رشته و رگ حیات یکی در اختیار دیگری است که این را در فلسفه و عرفان مفصل بحث می‌کنند.

مرحوم محقق اصفهانی فرموده است که در رابطه با عِلْمِ الله آنجایی که معلول یکی از حوادث زمانی است مثلاً عِلْمِ الله به این که این قوم فلان عمل را می‌خواهند انجام بدهند یا فلان عمل را انجام داده‌اند، فرموده‌اند که خداوند چون معیت قیومیه دارد و چون معیت قیومیه با یک حادث زمانی شد، با سابق می‌شود سابق و با لاحق می‌شود لاحق.

وقتی خداوند مع کل شیء است، اگر آن شیء سابق بود، خداوند هم می‌شود سابق، اگر او لاحق بود به اعتبار معیت قیومیه، که اینجا مسئله‌ی زمان اصلاً در عِلْمِ معنا ندارد. مسئله‌ی سبق و مسئله‌ی تقدم و تأخر به آن نحوی که قبلاً در فعل ماضی و مضارع درزمانیات گفتیم نیست.

در «ضرب زید» می‌گوییم نسبت متصفه به تقدم، در عِلْمِ الله نمی‌گوییم نسبت متصفه به تقدم، عِلْمِ اگر معلوم خداوند یک حادث زمانی باشد به معنای معیت قیومیه است که معیت یعنی با سابق یکون سابقاً و با لاحق می‌شود لاحق. به این اعتبار سابق و لاحق معنا دارد. این در آنجایی که مربوط به حوادث زمانی باشد.

قسم دوم می‌گوییم آنجایی که معلوم ذات خداوند باشد چه؟ علم الله بذاته، علم الله بفعله، آنجایی که معلوم ذات یا صفت یا فعلی از افعال خدا باشد آنجا چه؟ مرحوم اصفهانی فرموده است که آنجا نمی‌توانیم معیت قیومیه را مطرح کنیم.

در آنجایی که می‌گوییم عِلْمِ الله بذاته، خداوند علم حضوری به ذاتش داشت، این علم به صورت ماضی که استعمال می‌کنیم یعنی چه؟ فرموده است که این هم به مثل همان تقدم و تأخری است که عرض کردیم. چون همه‌ی موجودات عالم متأخر از صفات و افعال خدا است و خداوند تقدم بالذات دارد بر همه‌ی موجودات عالم، علم این‌طور معنا می‌شود.

شبهه همان ماضی الماضي یا ماضی الزمان در اجزای زمان چطور گفتیم یک جزء زمان تقدم بالذات دارد بر جزء دیگر، وجود خدا صفات خدا و افعال خداوند (تبارک و تعالی) تقدم بالذات دارد بر همه‌ی موجودات ما سوي خداوند و همه‌ی موجودات تأخر بالذات دارند نسبت به خداوند. لذا به این اعتبار تقدم است. لذا عِلْمِ به اعتبار تقدم درست است، خَلَقَ و أَرَادَ درست است و همه‌ی این‌ها درست است. این خلاصه‌ی بیان مرحوم محقق اصفهانی است.

می‌خواهیم بگوییم عِلْمِ الله را چطور معنا کنیم؟ اگر نسبت به معلول که همان حوادث زمانی است حساب کنیم، معیت قیومیه است. اگر نسبت به ذات خدا، چون خدا علم به ذات خودش دارد حساب کنیم، همان تقدم و تأخر بالذات است، چون خدا با فعلش و اوصافش تماماً تقدم بالذات دارد بر همه‌ی موجودات دیگر. ما هم در فعل ماضی دنبال یک تقدمی هستیم که یک تقدمی درست کنیم، به این بیان ما تقدم بالذات را درست کردیم. این خلاصه‌ی فرمایش مرحوم محقق اصفهانی بود.

اشکالات به کلام محقق اصفهانی

اینجا راجع به فرمایش مرحوم محقق اصفهانی که ببینیم آیا این فرمایش تام است یا خیر؟

مجموعاً از فرمایش ایشان استفاده می‌شود که فعل ماضی درزمانیات دلالت به نسبت متصف به تقدم دارد و در مجردات از راه معیت قیومیه است. روشن است که ما نمی‌توانیم در عِلْمِ، عِلْمِ زید، با عِلْمِ الله را بگوییم دو تا معنا دارد، دو تا موضوع له دارد، ما دنبال موضوع له عِلْمِ هستیم.

یا باید بگویند که عِلْمُ الله در يك معنای دیگری استعمال شده و می شود استعمال مجازی، یعنی بگویند عِلْمُ زید دلالت دارد بر فعل بر وقوع علم در زمان گذشته یا به قول شما نسبت متصف به تقدم، این نسبت متصف به تقدم در عِلْمُ الله در آنجایی که علم خدا به معلوم و به يك حادث زمانی تعلق پیدا می کند، یک طور دیگر معنا می کنیم آنجا.

آنجا عِلْمُ الله، معنا می کنیم الله مع هذا الشيء. این را اگر نگوییم استعمال مجازی است، حداقل این یک معنایی غیر از آن معنای عِلْمُ زید است. اینجا ما بخواهیم ماضی را با توجه به مسندالیه دو شکل معنا کنیم، نمی شود. این خلاف ظاهر است یا این طور نیست، این روشن است که دو تا معنا ندارد.

شما دو تا معنا کردید. یا معنای دوم را بگویند مجازی است یا بگویند حقیقی است و مشترك لفظی است، هر دو این ها حرف غیر صحیحی است. این اشکال اولی که به مرحوم محقق اصفهانی وارد می شود.

اشکال دوم

اشکال دوم این است که این فرمایشات ایشان در آنجایی که عِلْمُ الله نسبت به ذات و صفات خودش، ایشان معنا فرمودند چون خدا و ذات و صفاتش بر هم می خورد، به این اعتبار است. می گویم اگر مضارع باشد چه؟ در یَعْلَمُ الله چه می فرمایید؟ ایشان کانه ذهن شریفشان متوجه به ماضی بوده خواستند تقدم را به نحوی درست کنند. در عِلْمُ الله آنجایی که علم به ذات خداوند تعلق پیدا می کند، فرمودند همان طوری که اجزای زمان تقدم و تأخر بالذات دارند خدا و ما سواش تقدم و تأخر بالذات دارد.

این در عِلْمُ الله تقدم را درست می کنند، در یَعْلَمُ چه می فرمایید؟ این بیان قابل پیاده شدن در صیغهی مضارع نیست. بنابراین این بیان ایشان هم خیلی بیان محکمی نیست.

بیانات دیگر

دو تا نظریه دیگر وجود دارد. يك نظر این است که ما نگوییم که فعل ماضی دلالت بر زمان گذشته و فعل مضارع دلالت بر زمان آینده دارد. بگویند فعل ماضی يك خصوصیتی دارد که ملازم با سبق است و فعل مضارع يك خصوصیتی دارد که ملازم با لاحق است. تعبیری که دارند این است.

مسئله را بردند روی سبق و لاحق. گفته اند که فعل ماضی دلالت بر سبق دارد. سبق يك امری است غیر از زمان، یعنی بین سبق و زمان گذشته فرق وجود دارد. سبق يك مفهوم انتزاعی است. اگر دو تا وجود باهم مجتمع شوند، ما تقارن را انتزاع می کنیم. اگر یکی موجود شود در فرضی که هنوز دیگری موجود نشده، سبق را انتزاع می کنیم.

گفته اند فعل ماضی دلالت دارد بر سبق، فعل مضارع دلالت دارد بر لاحق و سبق و لاحق دو تا عنوان انتزاعی هستند و متقوم به زمان نیستند.

تعبیرشان این است: «ان الخصوصية التي يدل عليها الفعل الماضي الملازمة للزمان في الزمانيات هي السبق، فهو يدل على سبق تحقق النسبة و الخصوصية التي يدل عليها الفعل المضارع هي اللاحق، فهو يدل على لاحق تحقق النسبة»؛ در ماضی خصوصیتی است که الملازم لزمان في الزمانيات و هي سبق و در مضارع خصوصیتی است هي لاحق.

وقتی می گوئیم ضرب، دلالت دارد بر اینکه نسبت بین مبدأ و فاعل این متصف به سبق است. مضارع دلالت دارد بر اینکه این نسبت متصف به لاحق است. سبق و لاحق را معنا کردیم، در زمانیات سبق به واسطه ی زمان است.

یعنی این زید در یک‌زمانی بوده و عمر نیست، می‌گوییم زید سابق است و عمر لاحق، اما در غیر زمانیات، سبق به همین است که يك وجودي است و وجود دیگری نیست.

در خداوند روایت معروف هم است، «كان الله و لم يكن معه شيء». این كان الله را بگوییم که كان یعنی خدا بود، خدا در یک‌زمانی بود، که این غلط است. آن وقت که می‌گوییم «كان الله و لم يكن معه شيء»، این شيء شامل زمان هم می‌شود. هیچ چیزی با او نبود یعنی حتی زمان.

كان الله، یعنی سَبَقَ الله؛ سبق، معنایش همین است که يك وجودي است، اما وجود دیگری نیست، نه اینکه يك وجودي در یک‌زمانی هست که وجود دیگر در آن زمان نیست این غلط است.

بنابراین حالا که معنای سبق مشخص شد می‌گوییم که فعل ماضی دلالت بر سبق و لحوق دارد، منتها سبق و لحوق اگر به نسبت به زمانیات باشد، ملازم با زمان است، وقتی می‌گوییم زید سابق بر عمر است اینجا طبعاً یعنی زید در یک‌زمانی است که عمر در آن زمان نیست.

اما وقتی می‌گوییم خدا سابق بر مردم است آنجا به این معنا نیست که خدا در یک‌زمانی بوده، یعنی خدا وجود داشته و مردم وجود نداشتند. خدا وجود داشته در وقتی که مردم موجود نبودند.

این تقریباً بهترین نظری است که ما می‌توانیم برای فعل ماضی و مضارع بیان کنیم.

امام (رضوان الله تعالی علیه)، در کتاب «مناهج الوصول» اول این را هم رد می‌کنند. امام می‌فرمایند حق این است که فعل ماضی و مضارع نه وضع شده‌اند برای دلالت بر زمان و نه برای دلالت بر سبق و لحوق؛ اما بعد می‌فرمایند «لا یبعد» که ما بگوییم فعل ماضی دلالت بر سبق می‌کند و فعل مضارع دلالت بر لحوق به معنای حرفی دارد؛ یعنی سبق و لحوقی که نه به معنای اسمی که معنای مستقل باشد.

سبق یعنی نسبت بین این مبدأ و فاعل متصف به سبق است، نسبت بین این مبدأ و فاعل متصف به لحوق است به يك معنای حرفی. ایشان این را می‌پذیرند و حق هم همین است.

این بهترین نظریه‌ای است که در این باب است که به‌جای اینکه بگوییم که فعل ماضی و مضارع دلالت بر گذشته و آینده دارند، بجای گذشته و آینده بگذاریم سبق و لحوق آن‌هم سبق و لحوق به معنای حرفی؛ به این معنا که بگوییم فعل ماضی دلالت می‌کند بر يك تحقق فی فرض عدم التحقق الآخر. حالا این تحقق فی فرض عدم التحقق الآخر در زمانیات، معنایش این می‌شود که در یک‌زمانی آن محقق بوده که دیگری نبوده و در غیر زمانیات یعنی این موجود بوده در فرض اینکه وجود دیگر نبوده است بدون اینکه آن را ملازم با زمان کنیم. فعل مضارع هم همین‌طور است آن‌هم متصف به لحوق می‌شود منتها لحوق به معنای حرفی.

این بهترین بیانی است که می‌شود برای این‌که فرق بین ماضی و مضارع – بعد از آن استدلال آخوند در اینکه در ماضی و مضارع زمان در موضوع له آن‌ها نیست، پس چه فارق بین ماضی و مضارع است – بهترین بیان همین است که می‌توانیم عرض کنیم.

امام (رضوان الله تعالی علیه) با کلمه‌ی «لا یبعد» تقریباً قبول کردند، بعضی از بزرگان دیگر هم که عرض کردم ریشه‌ی این‌ها در کلام مرحوم محقق اصفهانی است که این تقدم و تأخر هم عبارة الأخری سبق و لحوق است. این بهترین نظریه‌ای است که می‌شود در این باب ارائه داد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ